جواهر التاريخ المکّي

رسول جعفريان

مقدمه

بر اساس شرحي ‌که در مقدمة اين اثر آمده، بايد آن را اثري ترجمه ـ تأليفي ناميد که در مکه پديد آمده، اما به نوعي با هند و اصفهان در ارتباط است:

ـ با اصفهان، به دليل آن‌که نويسندة آن اصفهاني است که به احتمال، اجداد وي از پيش صفويه به آن نواحي رفته‌اند و بنابراين، بر مذهب اهل سنت است.

ـ و هند، به اين دليل که مؤلف، آن را به نام «اکبرشاه» تأليف کرده است. براساس مقدمة اين کتاب، به چند نکته مي توان رسيد:

الف) وي خود را «محمد باقر بن شريف الاصفهاني» مي‌نامد و هدفش را ترجمه و پديدآوردن منتخبي از مطالب در تاريخ مکه به زبان فارسي عنوان مي‌کند.

در مقدمه کتاب پس از حمد و ثناي الهي آمده است:

«اما بعد، تراب اقدام عباد الله الغني، محمد باقر بن شريف الاصفهاني اصلاً و المکّي موطناً بر زبان شکستگي و انکسار بر صحايف ضماير صافيه ارباب يقين و مرائي قلوب نيرة خلوص مؤمنين تحرير و تصوير مي نمايد که چون اين فقير حقير خاکسار، ذرّه بي مقدار را به خاطر ملال مآثر رسيد که از تاريخ مکة مشرّفه ـ زادها الله شرفاً و تعظيماً ـ که در ذکر وضع مکه و بناي کعبه و زينت و نذورات و جامع و وضع مسجد الحرام و عمارت خلفاي بني عباسي و چراکسه و بعضي از آل عثمان و مواضع مأثوره است، منتخبي نموده به لغت فارسي ترجمه نمايم تا جميع طوايف انام، لاسيما جمعي که از فهم لغت عرب عاجزند، از آن بهره حاصل شود. لهذا استمداد

88

توفيق از جناب اقدس ايزدي ـ جلّ و علا ـ و اقتباس هدايت از مشکات انوار انبيا و اوصيا ـ‌‌ عليهم السلام و التحية و الثناء ـ کرده شروع در ترجمه اش نمود و بالله التوفيق.»

ب) به نام کردن اثر، به نام کردن کتاب، به نام سلطان محمد اکبر شاه (سلطنت از 963 ـ 1014) است. با اين حال، وي بخشي را هم به سلطان بعدي؛ يعني جهانگير اختصاص داده که به نظر مي‌رسد زمان وي را نيز درک کرده و بسا آن مطالب را به آن افزوده است.

وي در همان مقدمه مي‌نويسد:

«و چون اين مهجورِ شکسته زبان، در سلک بندگان شاه آگاه، والاجاه، سپهر بارگاه، انجم سپاه، سليم نشان، دارا دربان، بنده پرور، عدل گستر، نهال رعناي بوستان خلافت، سرو چمن جلالت، جهان بخش، دريا نوال، سايه رأفت ذوالجلال که نسبت بحر بيانتها به کف دريانوالش نسبت کف به دريا و به نسبت تيغ خورشيد مثالش، هلال در اوج اقبال خويش مي بالد و به گمان هم‌چشمي کَمان رفيعش قوس قُزَح به رنگ‌آميزي خجلت مي‌کاهد ... فخر سلاطين زمان و مشيد قوانين عدل و احسان، ملک الملوک القاهره و کاسر اعناق الأکاسره، السلطان و الخاقان ابوالفتح و النصر و الظفر السلطان محمّد اکبر پادشاه ـ مدّ الله أطناب دولته إلي يوم القيام، بمحمّد و آله سيد الأنام ـ صلّي الله عليه و عليهم السلام ـ منسلک بود، لهذا ديباچة آن را به نام نامي و القاب گرامي آن عالي حضرت، مزيّن و موشّح گردانيد و با عدم قابليت به نظر اقدس آن مايه حيات ابدي رسانيد تا موجب رفعت قدر و علوّ پاية اين تحفة فرومايه گردد و تا ظهور تباشير صبح نشور نقاب خواندن و شنيدن و نوشتن و ديدن آن برگزيده ربّ غفور عايد شود.»

اما نام کتاب، «جواهر التاريخ» است گرچه کاتبي که کتاب را در سال 1109 نوشته، نامش را «جواهر التاريخ المکي» ناميده است. نويسنده در مقدمه مينويسد:

«و چون اين رساله در ذکر بعضي احوال اشرف بقاع بود آن را به جواهر التاريخ مسمّي گردانيد و مرتب بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه ساخت.»

در پايين کتاب هم مي نويسد: «و هذا آخر ما لخّصته من تاريخ مكة المشرفة».

89

سپس کاتب در حاشية صفحة اخير افزده است: «تمّت هذا الكتاب جواهر التاريخ المکّي بعون الملك الوهّاب.» سالي که کاتب آورده و البته دستکاري شده، سال 1109 را نشان مي‌دهد.

اگر کتاب، آن چنان که از تقديم آن به اکبرشاه (م 1014) بر مي‌آيد، در زمان سلطنت وي؛ يعني دهه‌هاي پاياني قرن دهم، اوايل قرن يازدهم ترجمه شده باشد، نبايد با زمان تأليف کتاب الاعلام که اين اثر برگرفته از آن است و در سال 985 بوده، فاصلة زيادي داشته باشد. با اين حال، اشکالي که هست اين است که از دو شاه بعد از اکبر شاه؛ يعني جهانگير (م 1037) و شاهجهان (1067) هم اطلاعاتي در اين کتاب آمده است!

اين کتاب و کتاب «الاعلام بأعلام الحرام» از نهروالي

اين اثر، ترجمه‌گونه‌اي است به صورت گزيده و پراکنده از بخش‌هايي از کتاب الاعلام بأعلام الله الحرام، اثر محمد بن احمد بن محمد نهروالي (م 990)، مورّخ مشهور و برجستة قرن دهم هجري، که آثار متعدّدي از وي برجاي مانده است. اين کتابِ وي در سال 985 تأليف شده است. کتاب الاعلام که در ارجاعات ما مورد استفاده قرار گرفته، تحقيق علي محمد عمر و ناشر آن مکتبة الثقافة الدينيه است که به سال 2004م (=1383 ش.) در قاهره چاپ شده است.

در اين بخش، مترجم، قطعاتي را از متن اصلي انتخاب و ترجمه کرده و گزارش حاضر را از منتخبات خود تهيه نموده است. آنچه در اين نوشته قيد ميشود که در فلان تاريخ، فلان نقطه تعمير شد و «تا به حال نيز وضع چنان است» مطالبي است که بايد آن را نقل شده از «نهروالي» دانست.

ما تا آنجا که توانستيم موارد انتخاب شده را از متن چاپي کتاب، در پاورقي نشان داديم. مواردي هم که متن فارسي بسيار آشفته بود يا اسامي بسيار مغلوط آمده بود، از روي متن عربي ترجمه کرديم.

کار ترجمه تا ابتداي بحث مربوط به خدمات شاهان هندي، به حرمين و اهالي

90

آن، ادامه يافته و زان پس وي اطلاعات خود را از منابع ديگري فراهم آورده است.

پس از آن، باز به سراغ وصف مسجد الحرام و ستونهاي آن و امور ديگر مسجد و کعبه رفته که باز از همان کتاب «الاعلام» گرفته شده است.

نسخه و متن حاضر

نسخة اين اثر به‌شماره 3654 درکتابخانه وموزة سالارجنگ، در شهر حيدرآباد، در جنوب هند موجود است. در سفري که به اين بلاد داشتم، با همراهي دوست ارجمندم جناب آقاي مهندس علي قلي قرائي، توانستيم تصويري از اين کتاب فراهم کنيم. اين کتاب جمعاً 60 برگ است. ما، در اينجا، از باب چهارم کتاب تا آخر را آمادة نشر کرديم. به دليل آن‌که باب اول تا سوم کتاب داستان‌هاي دوران جاهليت و اخبار مربوط به بناي کعبه و قصه‌هاي روزگار عبدالمطّلب؛ از حمله ابرهه و مسائل ديگر است که هيچ تازگي ندارد. آنچه مي ماند و تا حدودي مهم است، از بخش چهارم تا دوازدهم است که شرحي است در بارة تاريخ عمارت مسجد الحرام و نکاتي در بارة تاريخ مکه و خدمات خلفا و شاهان به حرم و اهل حرم.

با توجه به مقدمة کتاب، که وي آن‌را در هند نوشته، ‌مي‌توان گفت يکي از اهداف وي، افزودن همان بخش مربوط به خدمات سلاطين هند بوده است.

91

باب چهارم: در زينت كعبة معظّمه؛ از طلا و نقره( 1 )

ازرقي ـ رضي الله عنه ـ گويد: «اوّل كسي كه زينت كعبة معظّمه نمود، در زمان جاهليّت، عبدالمطّلب، جدّ رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله وسلم ـ بود از آن دو آهوي طلايي كه جرهم در چاه زمزم دفن نموده بودند، و اوّل كسي كه زينت كعبة معظمه نمود در زمان اسلام، عبدالملك بن مروان بود. و مُسبّحي ـ رضي الله عنه ـ گويد كه: اوّل كسي‌كه زينت كعبه نمود، عبد الله بن زياد بود. كعبه و ستونهاي اندرون كعبه و ركنها را تماماً تنبكه( 2 ) طلا بگيرند.( 3 )

و ايضاً نيز ذكر كرده است ازرقي ـ رضي الله عنه ـ كه: امين بن هارون الرشيد از جهت سالم بن حجاج، واليِ مكه، سيزده هزار دينار فرستاد كه درِخانة مبارك و آستانه و حلقه و ميخهاي در را از طلا بسازند.( 4 )

و مشهور است كه مادر المقتدر بالله عباسي امر كرد به غلام خود «لؤلؤ» نام كه ستونهاي اندرون كعبه را تنبكه طلا بگيرند. او به حكم ملكه، جميع ستونهاي اندرون را تنبكه طلا گرفت، در سال سيصد و ده [310].v

مشهور است كه در زمان سليمان خان ـ رفع الله قدره في الجنان ـ در سال نهصد و شصت و يك [961] به حكم سلطاني درِ خانة مبارك را تنبكه مطلاّ گرفتند و در اوّل سال نهصد و پنجاه و هشت [958] چوبي از چوبهاي سقف خانة مبارك شكست و در وقت باران، آب به اندرون خانة كعبه ميريخت و در آن وقت قاضي مكه، محمدبن محمود بود. عريضه‌اي بر مضمون اين واقعه به خدمت سلطان سليمان خان ـ قدّس الله روحه‌ـ نوشت و به سليمان خان ـ قدّس الله روحه‌ـ فرستادند، و ابي‌مسعود مفتي ـ‌ رحمة الله عليه ـ كه فتوي حاصل نمايد به جهت خراب كردن سقف و از نو بنا كردن. ابي مسعود ـ رحمة الله عليه ـ به جواب نوشت كه جايز نيست بالضرورة.

سلطان سليمان خان ـ عليه الرحمة و الغفران ـ فتوي را با حكم سلطاني به عهده قاضي مكه، به علي‌پاشا داده، روانة مکة معظمه‌گردانيد و قاضي مکة معظّمه، با

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . در باره اين که چرا از باب چهارم آغاز کرديم، در مقدمه توضيح داديم.

2 . لايه اي پوششي.

3 . شفاء الغرام، ج1، ص186

4 . اخبار مکه ازرقي، ج1، صص211 و 212

5 . شفاء الغرام، ج1، ص188

92

حكم سلطاني و فتواي ابي مسعود ـ رحمه الله‌ ـ در حرم شريف حاضر گرديد و در روز جمعه، چهارم ماه ربيع الأول سال نهصد و پنجاه و نه [959]، علماي‌ آن عصر شيخ شهاب الدين احمد بن حجر شافعي و شيخ نور الدين علي بن ابراهيم العسيلي و قاضي يحيي بن فائز بن ظهيره و قطب الدين بن علاء‌الدين( 1 ) و ساير علماء ـ نفّعنا الله ببركاتهم‌ـ ديگر را جمع نموده، از ايشان فتوي خواست در باب برداشتن سقف كعبة معظّمه و از نو چوبها و ستونها انداختن؛ ايشان فتوي كردند كه جايز است كه آن‌ها را بردارند و از نو سقف بسازند، به سبب آن‌كه مبادا خللي به ديوارها رساند و تمام دفعتاً بريزد.

و جماعتي ديگر از علما، تعصّب نموده، گفتند: جايز نيست كه سقف ايستاده بردارند و از نو بسازند؛ مي بايد بگذارند تا چون بنفسه تماماً بريزد و بعد از آن، از نو بسازند و مراد آن كه جرأت است ... و امثال آن خانة کعبة معظّمه را خراب نمودن.

پس شريف مكه( 2 ) حاضرگرديد، در بناي خانة مبارك نشست و شيخ محمد بن ابي‌الحسن البكري وقاضي تاج الدين مالكي، كه از بزرگان علما ـ نفّعنا الله ببركاتهم ـ بودند، و احمد چلبي ناظر حرم شريف را طلبيد و خطاب به شيخ محمد كرد كه: چه مي فرماييد در قوله تعالي: {وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْ وَإِسْمَاعِيل}( 3 ) إلي الآخر الآية الشريفه؛ و فتواي ابي مسعود ـ مفتي رحمه الله ـ را نيز آورد. شيخ محمد بكري ـ‌ رحمة الله عليه ـ فرمود كه: برداشتن سقف و از نو بنا كردن، عين صوابست.

شريف امر فرمود در آن ساعت به برداشتن سقف خانة مبارك و در آن‌جا نشست تا سقف را برداشتند و اين منازعه فرو نشست و او را از چوبها و ستونها انداختند و به غايت استحكام ساختند و ثواب او شامل روزگار فرخنده آثار، سلطان سليمان خان ـ عليه الرحمة و الرضوان ـ گرديد و چون اين خبر به سلطان رسيد، حكم كرد كه درِِ كعبة معظّمه را تنبكه نقرة مطلاّ بگيرند و ابواب مسجد الحرام را نيز تعمير نمايند و ميزاب رحمت را نيز تازه كنند و ميزاب قديم را تبرّكاً در خزانة عامره نگاه دارند؛ به مقتضاي حكم سلطاني ـ بتوفيق الله تعالي ـ به احسن وجه به اتمام رسانيدند و ميزاب كهنه را به دارالسلطنه برده و در خزانه نگاه داشتند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مؤلف "اعلام بأعلام بيت الله الحرام" و خبر را بنگريد در همان، صص 58 و 59

2 . شريف مکه در اين وقت شهاب الدين احمد بن ابي نمي بود. بنگريد: الاعلام، ص59

3 . بقره : 127

93

باب پنجم: در ذكر نذوراتي كه به مكه معظّمه مي‌آمد و در كعبه شريف مي‌آويختند مثل قنديل و غيره

مسعودي ـ رضي الله عنه ـ در «مروج الذهب»( 1 ) نقل نموده است كه: فُرس، اموال عظيم و جواهر بسيار به طريق هديه به كعبه مي فرستادند و از آن جمله ساسان بن بابك، دو آهوي از طلا كه به انواع جواهر مكلّل بود و شكم آن‌ها را از عنبر پركرده و چند شمشير مرصّع و طلاي بسيار، به طريق هديه به كعبه مي فرستاد و در خزانة كعبه بود.

و تقي الدين فاسي نيز ذكر كرده است كه: كلاب بن مرّة بن كعب بن لؤيّ بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن كنانة قريشي، چند شمشير مرصّع به طريق هديه به كعبه فرستاد و آن‌ها را در كعبه آويختند و اوّل كس او بود كه به كعبه هديه آويخت.( 2 )

و ازرقي ـ رضي الله عنه ـ نقل كرده كه عمر بن خطاب، چون فتح مداين كسري كرد، دو هلال و چند سكه طلا به كعبه فرستاد و در درِ خانه آويختند.

و مأمون الرشيد ايضاً دانة ياقوتيِ كلاني به كعبه فرستاده بود، كه ايّام حاج آن را به زنجير طلايي بر درِ كعبه مي آويختند و المتوکّل علي الله عباسي، از طلا كه به انواع جواهر مكلّل بود، به هديه فرستاد كه در موسم حاج او را نيز به زنجير طلايي بر درِ خانة مبارك به هديه فرستاد.( 3 )

فاكهي ـ رضي الله عنه ـ ذكر كرده است كه: پادشاه سند، چون مسلمان گرديد، در سال دويست و پنجاه و نُه [259] كمربندي از طلا كه مكلّل به زمرّد و ياقوت بود و در او يك دانة ياقوت بود سبز و بسيار بزرگ، به جهت كعبة معظّمه به هديه فرستاد و [اين] در زمان المعتمد بالله عباسي بود. به او عرض نمودند كه پادشاه مُلك سند چنين هديهاي از براي كعبه فرستاده است.‌ امر نمود كه آن را در كعبه بياويزند.

و در سال دويست و شصت و يك [261] المعتمد علي الله قَصبة نقره اي كه دراو [بيعت نامة] جعفر بن امير المؤمنين بود پيشكش فضل بن عباس نمود و او

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مروج الذهب، ج1، ص226

2 . شفاء الغرام، ج1، ص189؛ الاعلام، ص62

3 . الاعلام، ص63

94

فرستاده، در كعبه آويختند و بعد از آن، چون فتنه در مُلك به هم رسيد، بني عباس تمام آن هدايا را گرفته، صرف عسكر نمودند.

و از سلاطين آل عثمان ـ خلّد الله دولتهم إلي يوم القيام ـ اوّل كسي كه قنديل طلا در حرمين آويخت، سلطان سليم خان ـ رضي الله عنه ـ بود. مشهور است كه در سال نهصد و هشتاد و چهار [984] سه قنديل طلا به محمد آغا چاوش لالا داده، به مکة معظّمه فرستادند و از آن‌ها دو تا در اندرون كعبه و يكي در روضة‌ منورة رسول‌الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلّم ـ در روي بياويزند.( 1 ) محمدآغا به مقتضاي حكم سلطاني عمل نمود و تا حال باقي است.

و در سال نهصد و نود و هفت [997]، در زمان دولت سلطان مرادخان ـ‌ قدّس الله روحه ـ در موسم حج محمد آغا غرا آغاسي از حضور آمده، قنديل طلايي و نوشته به خطّ سلطان مرادخان ـ عليه الرحمة و الغفران ـ آورد و او را نيز در اندرون خانه آويخت و تا حال باقي است.

باب ششم: در ذكر وصف جامه كعبة معظّمه، قديماً و حادثاً

ازرقي ـ رضي الله عنه ـ ذكر كرده است كه: اوّل كسي كه كعبة شريف را جامه پوشانيدند، تبّع حميري بودند. پادشاه يمن در زمان جاهليت، شبي در خواب ديد كه به او گفتند كه خانة كعبه را جامه بپوشان و او از بُرد يماني، جامة بسيار به كعبه ميآورد و آن‌چه زياده از پوشاك بود در خزانة كعبه جمع مي‌شد و در زمان قريش عادت آن بود كه توزيع( 2 ) بر قبايل مي نمودند؛ هر ساله به جهت جامة كعبه تا زمان قُصيّ بن كلاب، چون ربيعة بن مغيرة بن عبدالله مخزوم كه به سبب تجارت، اموال عظيم به هم رسانيده بود، گفت به قريش كه: يك سال من جامه را مي دهم و يك سال تمام قبايل بدهند و چنين دستور بود تا ربيعه وفات كرد. بدين سبب قريش او را عدل مي‌گفتند كه عدالت نموده بود.

و مشهور است كه رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلّم ـ نيز كعبه را به جامة يماني پوشانيده و عمر و عثمان به جامة قباطي پوشانيدند و مشهور است كه در سال،

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص66 "در روي" ترجمه "تجاه الوجه الشريف النبوي" است.

2 . در اصل: توضيع!

95

دو مرتبه جامه به كعبه ميپوشانند؛ يكي در هشتم ماه ذي‌الحجه كه او را يوم الترويه گويند و يكي در شب عيد رمضان.

و در زمان مأمون الرشيد، حكم كرد كه در سال سه مرتبه كعبة شريف را جامه بپوشانند، روز هشتم ذي‌الحجه ديباج سرخ، و اوّل ماه رجب جام قباطي به طريق خلفاي سابق و روز عيد فطر ديباج سفيد، و اين استمرار داشت تا آخر دولت بني‌عباس.( 1 )

جامة كعبه، گاهي از طرف سلاطين مصر و گاهي از طرف سلاطين يمن بود تا آن‌كه سلاطين مصر الملک الصالح بن الملک الناصر بن قلاوون، دو قريه در مصر خريد و آن‌ها را وقف خانة كعبة معظّمه واسم آن قريه يكي بَيسوس و ديگري سَندَبيس كرد و چنين مقرّر شد در سال يك جامة سياه به جهت كعبه بفرستند و هرگاه سلطان تازه به تخت نشيند، اضافة‌ آن جامة سرخي به جهت اندرون كعبه و جامة سبزي به جهت روضة منورة رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ بفرستند ـ علي ساكنها افضل الصلاة و السلام ـ دراين جامهها تماماً لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، نقش نمايند و آيات مناسبه و اسامي خلفاء الراشدين.( 2 )

و همچنين بود تا زمان دولت آل عثمان، كه ممالك عرب به تصرّف ايشان آمد و چون سلطان سليم خان [اوّل] ممالك عرب و چراكسه را به تصرّف خود در آورد، به طريق معهود جامة اندرون كعبة شريف و جامة حجرة رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ و جامة بيروني كعبه را فرستاد و اين مستمر داشت بدين دستور.

اما ازرقي ذكر كرده است كه عمر بن خطاب در موسم حاج، چون جامة نو بر كعبه مي پوشانيدند، جامة كهنه را بر حجاج تقسيم مي نمودند؛( 3 ) و همچنين اين سنّت در ميان خلفا و سلاطين بود تا زمان دولت آل عثمان و ايشان به شيخ كليد‌دار كعبه و شريف مکة معظّمه و ساير خدّام عظام عطا و مرحمت نمودند.

باب هفتم: در بيان عمارت كردن بني عباس در مسجد الحرام در حرم

سال صد و سي و هشت [138] ابوجعفر المنصور حكم كرد كه مسجد الحرام را

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص69

2 . الاعلام، ص70

3 . اخبار مکه ازرقي، ج1، ص259

96

وسعت دهند، در طرف باب شامي، نزديك دارالندوه تا ركن خانة بني سهم و در جانب جنوبي، متصل واديي كه مسيل مكه در آن‌جا عبور مي نمايد و همچنين در اطراف مسجد نيز قدري خانهها خريده، داخل مسجد نمودند، و والي [بر] عمارت [مسجد]، امير مكه زياد بن عبيدالله بود. از شرطة او عبد العزيز بن عبد الله بن مسافع جدّ مسافع بن عبد الله الرحمان شيبي بود.( 1 )

و به امر ابوجعفر منصور منارهها ساختند نزديك منارهها كه در زمان عبدالملك مروان بود و در سال صد و چهل [140] از عمارت فارغ گرديدند.

و نجم بن فهد [صاحب اتحاف الوري] گويد كه در سال صد و شصت [160] مهدي عباسي به مكه آمده، حج كرد و در دارالندوه نزول نموده و حجره‌اي كه در آن سنگ مقام ابراهيم ـ عليه الصلاة و السلام ـ است. جاي قدم مبارك آن حضرت بر آن نقش گرفته، باز نمود و در آن آب ريخت و آشاميد؛ او را بوسيده بر چشم و روي خود ماليد و بر كعبه جامة اعلايي كه تمام طلا بود پوشانيد و اندرون و بيرون كعبه را تماماً به مُشك و عنبر غاليه طلا[!] نمود و امر فرمود كه سه جامة ديگر از قباطي و خز و ديباج و اموال بسيار بر اهل مكه [و] حرمين قسمت نمود.( 2 )

و از عرب سي هزار درهم و از اموال عراق سيصد هزار دينار و از مصر دويست هزار دينار و از يمن صد هزار و پنجاه به جهت او آوردند كه در آن وقت، قاضي مكه محمد الاوقص‌بن محمد بن عبدالرحمان مخزومي بود، التماس مهدي نمود كه در كلاف بالاي مسجد الحرام خانه‌هاي اهل مكه را خريده، داخل مسجد الحرام كند تا مربع گردد و دراو نيز اموال عظيمه صرف نمود، چنان‌چه ذراع مكسّر او از [قرار] بيست و پنج دينار خريد( 3 ) و در عمارت و ستون‌ها خانه‌هاي اهل مكه را خريده، داخل مسجد الحرام كند تا صرف نمود و ستون‌ها فرمود از مصر و شام، از راه دريا آوردند تا بندر جده و از اين‌جا تا به مكه معظّمه.

و دو مرتبه مهدي، مسجد الحرام را اضافه و در سال صد و شصت و هفت [167] پيش از آن‌كه عمارت مسجد الحرام شود، بر وجهي كه او مي‌خواست، به رحمت ايزدي پيوست و بعد از آن، در آن سال پسر وي هادي بر سرير خلافت

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص92 (عبارت متن آشفته بود و بر اساس ارجاع ياد شده اصلاح شد، گرچه در آن جا هم نامفهوم مي نمود).

2 . اتحاف الوري، ج2، ص204

3 . عبارت عربي اين است: و اشتري کل ذراع في ذراع مکسرا في مثله مما دخل في المسجد بخمسة و عشرين ديناراً. بنگريد: اخبار مکه ازرقي، ج2، ص74؛ الاعلام، ص102

97

نشست و اوّل اراده نمود تمام كردن عمارت مسجد الحرام بود؛ به نحوي كه والدش در خاطر داشت و احسن از او؛ و در اثناي‌ دولت رشيد، خيزران مادر رشيد، قبل از حج به مکة معظّمه آمد و در اين جا مجاور گرديد تا حج كند. چون حج كرد و خيرات بسيار نمود، در طرف كوه صفا خانهها خريده، به اموال عظيم داخل صفا كرد، از جانب خانة‌ ارقم مخزومي و در آن‌جا خانه بنا كرد كه در اوّل بعث رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلّم ـ در اين‌جا خفية دعوت اسلام مي‌نمود از صولت كفار و چون عمر به اسلام مشرّف شد، اسلام قوّت عظيم به هم رسانيد. او را قبة الوحي مي‌گفتند و الحال مشهور است.( 1 )

باب هشتم: در ذكر زيادتي مسجدالحرام بعد از‌ ‌دو مرتبه‌كه ...( 2 ) منصور عباسي کرده بود( 3 )

درسال دويست و هفتاد و يك [271] در دولتِ المعتمد علي الله عباسي، در بعضي ديوارهاي مسجد الحرام، از طرف غربي، پيش از باب ابراهيم، نقصي و شكستي به‌هم رسيده بود و خانه‌اي در آن حوالي بود [معروف به دار] زبيده بنت ابي‌جعفر منصور و آن خانه منهدم گرديده بر سقف مسجد الحرام افتاده و بعضي از ستون‌ها و چوب‌هاي او را منقّص ساخت و ده كس از اعيان مكه نيز در زير آن كشته گرديدند و در آن وقت امير مكه هارون بن محمد اسحاق بود و قاضي، يوسف بن يعقوب بود و چون اين خبر به بغداد رسيد، ابو احمد الموفق بالله به امير مكه هارون نوشت كه آنچه از عمارت و تعمير ستون‌ها كه در مسجد الحرام است به اتمام رساند و اموال عظيم بدين سبب فرستاد و او به اهتمام خود، آن را به اتمام رسانيد.( 4 )

و در ايّام المعتضد بالله [که] امير مكه [عج بن حاج مولي المعتضد] و قاضي مكه [محمد بن عبدالله المقدامي] بودند؛ به او نوشتند كه دارالندوه شروع در خرابي نموده، چنانچه شايد ضرر او به مسجد الحرام برسد و ايضاً سقف مسجد الحرام خللي به هم رسانيده و در وقت باران در اندرون طاق‌ها آب پر ميشودv و در ...( 6 ) به عرض رسانيد؛ حكم شد كه از خزانه، اموال عظيم روانه مکة معظّمه نمايند و سعي و اهتمام

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص115

2 . کلمه اي ناخوانا. مقصودش "پسر" منصور يعني مهدي عباسي است.

3 . بنگريد: الاعلام، ص138

4 . الاعلام، ص141

5 . اخبار مکه ازرقي، ج2، ص112؛ الاعلام، صص149 و 150

6 . يک کلمه نامفهوم.

98

در اتمام او نمايند و قاضي بغداد با خزانه، به مكة معظمه آمد و در سه سال تعمير [شد].

[در زمان] المقتدر بالله، در جانب غربي مسجد الحرام، قطعه[اي] از باب خياطين( 1 ) و باب [بني] جُمَح، كه آن‌ها نزديك خانة زبيده، مادر امين بود افتاد، امير مكه عريضه به خدمت المقتدر بالله عباسي نوشت و اموال بسيار به جهت ساختن آن عمارت فرستاد.

و در ماه ذي الحجة سال سيصد و سي و نه [339] [ابومحمد بن] سَنبَر قرمطي داخل مكة معظمه گرديد و حجر الأسود را آورد و امير مكه حاضر گرديد و اشراف و اعيان مكه جمع آمدند. [ابومحمد بن] سنبر صندوقي برآورد كه دراو حجر الأسود بود. او را گشود و حَجَر را بيرون آورد و دو طرف آن را به نقره گرفته بودند از طول. و چون چشم مردم برو افتاد، هجوم آوردند و او را مي بوسيدند و بر چشم مي‌گذاشتند.( 2 )

و مشهور اين است كه [محمد بن] سنبر او را به دست خود نشانيد و گفت: ما گرفتيم حجر الأسود را به قدرت خداي تعالي به قوّت خود، برگردانيديم به مشيّت خداي تعالي، نه به اختيار خود.

و حجر الأسود مدت بيست و دو سال الاّ چهار روز در نزد قرامطه بود و قصه اگر كسي خواهد مفصلا، در كتاب[هاي] تواريخ است، از بردن حجر الأسود و كشتن مسلمانان و نهب اموال ايشان و منع كردن حج و احوال قبيح ايشان، نعوذ بالله منها.

و در سال سيصد و سي و يك [331] المنتصر بالله العباسي امر نمود به تعمير مطاف شريف. تاريخِ آن را به سنگ سفيد نقش نموده اند و الحال در كعبة معظّمه، در معجن، كه مشهور به مقام جبرئيل است، نصب است.

باب نهم: در ذكر تعمير مسجد الحرام [در دولت مماليک]

در زمان دولت چراكسه و از آن جمله، در ايّام دولت الناصر فرج بن برقوق،

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . در باره وجه تسيميه آن بنگريد: الاعلام، صص163 و 164

2 . بنگريد: تاريخ الاسلام ذهبي، ذيل حوادث سالهاي 339 (سنبر بن حسن).

99

در ماه شوال، سنة هشتصد و دو (802) در يكي از خلوتخانه‌ها كه در جانب غربي مسجد الحرام است، نزديك باب حزوره، آتش گرفت. به سبب آن كه صاحب آن خلوت، چراغي داشت، فراموش نمود كه خاموش كند و از خلوتخانه بيرون رفت. موشي آمد و فتيلة چراغ را بيرون كشيد كه به سوراخ خود بَرَد. [آنچه در خلوت بود] آتش گرفت و ازاين جا به چوب‌هاي سقف و از پنجره خلوت به سقف رسيد و مردم عاجز گرديدند از خاموش كردن آن، به سبب ارتفاع طاق‌ها و عدم وصول ايشان بدان مكان و لم يزل آن آتش از سقف به سقف ديگر رسيد، آن‌گه به جانب شامي مسجد الحرام رسيد و همچنين جانب شامي نيز فروگرفت تا باب العجله و چون دراين‌جا دو طاق قبل ازين، به سبب باران بسيار و سيل عظيم داخل مسجد الحرام نيز شده بود، خراب گرديده بود، هنوز نساخته بودند كه آتش دراين‌جا ايستاد و از آن بيشتر ضرري نرسانيد.

و چون اين خبر به ناصر فرج بن برقوق رسيد، در موسم حج بَيسق ظاهري را امير حاج سفري نموده، جهت تعمير مسجد الحرام به مکة معظّمه فرستاد و چون از آداب حج فارغ گرديد و حجاج از مکة معظمه بيرون رفتند، در آن سال در مكة معظمه اقامت كرد و شروع در عمارت نمود و امر كرد كه ستون‌ها را بايد از بيخ بر آورد و از نو بايد قرار داد. چون تبنة زمين رفتند، معلوم گرديد كه تمام پي‌ها را مثل پارچه قرص مس ريخته كرده‌اند. بر روي آن‌ها پي‌گذاشت به هيأت خانه‌هاي شطرنج تا مساوي زمين گرديد و از آن‌جا به نحوي كه اوّل بود، به اتمام رسانيد، از طرف مغربي تا باب العجله كه آن‌ها به طرف شامي است و در آخر شعبان المعظم، سنه هشتصد و چهار [804] از عمارت فارغ گرديد.( 1 )

و نيز مشهور اين است كه چهار مقام از براي چهار مذهب در وسط مسجدالحرام در قديم الأيّام ساخته، تجديد آن‌ها به نحوي كه الحال هست امير بَيسق نمود.( 2 )

و در سال هشتصد و بيست و پنج [825] در زمان دولت سلطان برسباي چركسي، سقف كعبة شريف و مقام مؤذنين كه در بالاي چاه زمزم است و بعضي

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص198

2 . الاعلام، ص201

100

اماكن ديگر، محتاج به تعمير شد. چون خبر به او رسيد، سلطان امير مقبل قديدي را به جهت تعمير اماكن، اموال عظيم داده، روانه مکة معظّمه نمود و چون شروع در تعمير نمود، معلوم گرديد كه در ستون اندرون كعبه، كه يكي «خفان» و ديگري «بنان» و ثالث را «ديان» گويند، خللي به هم رسيده، همّت عالي خود را مصروف داشته، ستون‌ها و جميع تعميرهاي ضروري به اندك به انجام رسانيد و در سنگ سفيدي، تاريخ آن عمارت و اسم را به اسم سلطان برسباي چركسي نقش نموده و در اندرون كعبه، در ديوار، از غربي نصب كرد تا حال موجود است.( 1 )

و در سال هشتصد و چهل و سه [843] در زمان سلطان ظاهر چغمق، سنگ سفيدي كه در اندرون كعبه معظمه فرش است، كنده شده بود، به سبب آن‌كه ظاهراً از سقف خانة مبارك در وقت آمدن آبي برآن مي‌چكيد و سقف مقام ابراهيم ـ‌عليه‌السلام‌ـ نيز محتاج تعمير گرديده بود و از مكه معظمه تا عرفات را نيز احتياج به تعمير به هم رسانيده، از اماكن مأثوره و غيره و درختان خار مغيلان در سر راه مأزمين گرديده بود و در ايّام حج، كجاوه و شتران حجاج از آن‌ها متأذّي مي‌گرديد. چون اين خبرها به ظاهر چغمق رسيد، امير سودون را به اموال بسيار امارت حاج مصر داده، روانة مكه ساخت و امير سودون بعد از فراق حج، متوجه عمارات گرديده، به احسن وجه به اتمام رسانيد.( 2 )

و در آخر سنة هشتصد و هفتاد و چهار [874] در زمان سلطنت قايتباي محموديِ چركسي، بناء‌ مسجد خَيف و قبر كه در ميان اوست، آن جاي خيمة شريف رسول خدا ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ است و عمارت مسجد كه در راه مني است و غار مرسلات كه بالاي كوهي است كه در طرف مسجد خَيف است، دو ميل كه علامت حد حرم شريف است و تعمير مسجد مشعر الحرام و تعمير چشمة آب زبيده و حوض شامي و مصري و يماني، تماماً به همّت عالي قايتباي چركسي شد.( 3 )

و در سال نهصد و هفده [917] سلطان قانصوه غوري، باب ابراهيم را ساخت و بر روي باب، طاق عُظمي بست و بر روي طاق قصري ساخت و در اطراف قصر دو مجلس پاكيزة لطيف و در بيرون مسجد، خانههاي بسيار خريد و وقف مسجد الحرام

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . بنگريد: الاعلام، صص212 و 213

2 . الاعلام، صص221 و 222

3 . الاعلام، ص229

101

نمود و قلعهاي در بندر جده ساخت و تا حال باب ابراهيم و قصر و قلعة جده موجود است.

باب دهم: در بيان بعضي از احوال سلاطين [آل عثمان]

اول ايشان، سلطان عثمان، بعد از آن دويم: سلطان اورخان، سيوم: سلطان مراد.

از آن جمله سلطان محمد خان بن سلطان ايلدروم بايزيد خان، پيش از آن كه بلاد غرب در تصرّف ايشان درآيد، از براي اهل حرمين وظيفه مقرّر نمود( 1 ) و هر سال مي‌فرستاد و بعد از آن چون دولت به پسرش سلطان مراد خان [دوم] رسيد وظيفة ديگر بر وظيفة والد خود افزوده، هر سال ميفرستاد و بعد از آن چون دولت به سلطان بايزيد خان بن سلطان محمد خان رسيد به طريق معهوده مي‌فرستاد.

بعد از آن تا سلطنت به سليم خان رسيد و فتح بلاد مصر و ديار عرب نمود، وظيفة اهل حرمين در آنچه والدش مقرّر نموده، به اضعاف فرستاد و او فرقي گذاشته، آساني اهل حرمين راست نمود [کذا].

و در سال نهصد و هشتاد و هفت [987] در زمان سلطنت سلطان سليم خان قريهاي در مصر خريد و او [آن] را اهل حرمين نمود و حاصل آن را با وظايف اهل حرمين كه آبا و اجداد او مقرّر نموده بودند، هر سال سه هزار اردب گندم به جهت اهل مكه و پنج هزار اردب گندم به جهت اهل مدينة طيّبه مي فرستاد( 2 ). تعمير چشمة زبيده كه از عرفات ميآيد نيز او نمود و اموال بسيار صرف آن چشمه كرد، به سبب آن سيل عُظمي آمده بود و تمام مجراي آب را از سنگ و خاك [پر] كرده بود و چشمه مسدود گرديد و در اهل مكه اضطراب عظيم به هم رسانيده بود و آنچه مشهور است، سي هزار دينار طلا صرف آن چشمه شده بود.

ايضاً‌ حكم كرد به بناي چهار مدرسه در اطراف مسجد الحرام، از براي علماي چهار مذهب كه در آن درس گويند و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار سلطان مذكور مي‌رسيده باشد و دراو نيز اموال عظيم صرف نمود. تاحال، مدارس‌باقي است.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص262

2 . الاعلام، ص393

102

و در ايّام دولت سلطان سليم خان بن سلطان سليمان خان، حكم شد وظيفة اهل حرمين چنانچه دستور سابقه بود، بفرستند. قرية مصر كه والدش خريده و وقف حرمين نمود و حاصل آن، چنانچه پيش گذشت، از جهت اهل حرمين مي‌آمد. مضاعف امر فرمود كه به تعمير مطاف مسجد الحرام و ستونهاي آن و طاقها و رواقها [بپردازند] و در آن نيز اموال عظيم صرف نمود و مدارس والدش را حكم نمود و قضات و شيخ الحرم....( 1 )

نمايند و الحال بدان دستور نسق در تصرّف ايشان مي باشد و مشهور اين است كه اكثر قراي مصر را كه وقف حرمين نموده بودند، بلكه تماماً حاصل او را هر سال به جهت حرمين مي‌فرستادند و او را ذخيره رسم‌كرده بودند تا آن‌ها دولت ايشان بود دور دولت آل عثمان [کذا].

و چون سلطان سليم خان بر سرير سلطنت متمكن گرديد، به عرض او رسانيدند كه چراكسه چنين ذخيره به جهت اهل حرمين مي‌فرستادهاند. او نيز حكم به اجراي اونمود و تا حال آن حكم جاري است وآن ذخيره به اهل حرمين ميسد.

و نيز مشهور است در آخر دولت آن سلطان، چشمة آب مكه خللي به هم رسانيده، چون به عرض رسانيدند، خواهر سلطان التماس نمود كه مرا مأذون سازند كه تعمير آن چشمه بكنم، به اين سبب كه چون اوّل اين خيرات از زبيدة عباسيه، مادر جعفر بود، ميخواهم كه آخر آن از من بوده باشد. سلطان سليمان او را مأذون ساخت و خانم سلطان نيز وزير اعظم فرستاد كه شخصي لايق اين خدمت بايد به هم رساني. او امير ابراهيم بن تغري، كه سابقاً‌ در مصر مستوفي بود به عرض رسانيد لايق اين خدمت است.

سلطانه، پنجاه هزار اشرفي به او داده، در پانزدهم ماه ذي القعده، سنة نهصد و شصت و نه [969] او را روانة مكة معظمه نمود و چون به مكه رسيد داخل شد به سعي و اهتمام شروع به تعمير آن نمود و از مكة معظمه تا عرفات، جميع راه آب را از بيخ كنده، از نو به غايت استحكام از آهك و آجر و گچ آورد و روغن زيتان بي‌نهايت دراو صرف نمود و مجراي آب را از مكه تا عرفات متصل چشمه زبيدة كه

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . اين پاراگراف عباراتش آشفته است و در اينجا هم دست کم يک صفحه افتاده است.

103

در كوه عرفات ظاهر است، گرداند.

خواست كه ازين جا تحقيق نمايد كه زبيده ـ رحمة الله عليها ـ اصل آن چشمه را از كجا آورده، به هيچ وجه معلوم نشد و چهار صد غلام سياه نيز خريد تا وقف آن چشمه نمود كه هر سال دائماً در خدمت آن چشمه باشند و در سال نهصد و هفتاد و نُه [979] به اتمام رسانيده، چون دولت به سلطان سليم خان انتقال يافته بود، بشارت به سلطان سليم‌خان و خانم سلطان رسانيدند كه چشمه تمام شد، به نحوي‌كه سابق زبيده بنا كرده بود و احسن از او. [وي] سلطان امير ابراهيم را به انواع خُلع مُخلّع ساخت و تا حال آن بنا باقي است و احتياج به عمارت ندارد مگر آنچه به سبب سيل از خاك و سنگ روي چشمه كرد، بايد پاك كند.( 1 )

و در زمان دولت سلطان مرادخان نيز بعضي از مسجد الحرام از جانب غربي و جنوبي را در آخر سال نهصد و هشتاد و چهار [984] به حكم سلطاني تعمير نمودند. بر سر ديوارها، از اطراف از سنگ مرمره و غيره قرار دادند و زينت بسيار در مسجد كردند؛ چنانچه به هزار وضعي كه در زمان خلفاي بني عباسي بود و مسجد الحرام را ريگ ريخت و از زير باب ابراهيم نقبتي تا اسافل مكه زد كه اگر سيل داخل حرم شود، ازاين‌جا آب بيرون رود. و آنچه مشهور است يكصد و ده هزار دينار صرف آب مسجد الحرام نمود.( 2 )

و نيز پرسيد كه چه قدر گندم در مصر وظيفة اهل مكه است؟ به عرض رسانيدند كه از والد شما سه هزار اردب و از جدّ شما نيز سه هزار اردب. حكم نمود كه از سركار ما نيز سه هزار اردب اضافة آن نمايند و هر ساله مي فرستاده باشند به مكه و تا حال جاري است و در طرف باب الصفا نيز به حكم سلطاني، سبيل آبي بنا نمودند كه الحال مفتي ضيفي در آن‌جا مي باشد، و الله اعلم.

[اقدامات بابر شاه و همايون براي حرمين]

و در ايّام دولت حضرت خلد آشيان، بابر پادشاه [932 ـ 937] ـ نوّر الله مرقده ـ دو قنديل مرصع و ده هزار مثقال طلا اضافه تصدّقات مقرّري اهل حرمين مي‌فرستادند

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، صص345 و 346

2 . الاعلام، صص 416 و 417

104

كه اشراف مکة معظّمه خود صرف كنند و از جناب ايزدي مسألت بقاي ‌اين دولت ابد پيوند نمايند و تا حال اين تصدّقات هر ساله جاري و مستمرّ است و به اهل حرمين مي‌رسد.

و مقرّر نمودند و فرمان همايون اعلي شد كه يك قنديل را در اندرون خانة كعبه ـ زادها الله شرفاً و تعظيماً ـ و يكي را در روضة منورة مطهّرة حضرت خير الأنام محمّد مصطفي ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ بياويزند و آن طلا را پنج هزار مثقال به اشراف مکة معظّمه و پنج هزار مثقال ديگر به شيخ الحرم و خدّام مدينة طيّبه رسانند؛ به حسب الحكم اعلي، عمل نمودند و آن قناديل تا الحال موجود است.

و در ايّام دولت فردوس مكاني، نصير الدين محمد همايون پادشاه [937 ـ 962] ـ قدّس الله روحه ـ حكم شد كه سه قنديل كلان، كه به وزن يك هزار و پانصد مثقال بود از طلا، ساختند و به جواهر بسيار آن‌ها را مرصّع كرده و يك هزار رطل مكي، عَود مادر وي، به جهت بخور كعبة معظّمه مرحمت فرمودند و به جهت شريف مكه ده بسته اقمشه و امتعة نفيس به طريق سوغات و حكم جهان مطاع عالم مطيع ايشان شده بود كه آن قنديل ها را در اندرون كعبة معظّمه ـ زادها الله شرفاً و تعظيماًـ بياويزند. و در آن وقت شريف مكه سيد مسعود بن ابي نميّ بود؛ به حسب الحكم اعلي، آنها را در اندرون كعبه آويخت و تا حال باقي است.

[اقدامات اکبرشاه و جهانگير براي حرمين]

و در ايّام دولت حضرت شاهنشهي ابوالمظفر جلال الدين محمد اكبر پادشاه [963 ـ 1014] ـ رفع الله درجاته في الجنان‌ـ شريف مکة معظّمه، سيد زيد بن محسن بود؛ عريضه به دربار اعلي نوشت و طلب معونه از بندگان شاهنشهي نمود. حكم جهان مطاع چنين مقدّر گرديد كه از خزانة عامره ـ دامت دولت صاحبها ـ مبلغ پنج هزار مهر به انعام او مقرّر نمايند و ده عدد شمعدان كلان نقرة مطلاّ به جهت حرم كعبة معظّمه و ده عدد ديگر به جهت روضة رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ بفرستند. با وظايف مقرّري ايشان، در آن سال فرستادند و تا حال آن‌ها در حرمين

105

موجود است.

و در ايّام دولتِ حضرتِ رضوان مكاني، جهانگير پادشاه [1014 ـ 1037] ـ حفّة الروح و الريحان‌ ـ حكم جهان مطاع عالم مطيع چنين شد كه ده جوره قالي كلان طولاني كه در آن‌ها اشكال محراب‌ها بوده باشد به جهت فرش روضة مطهّرة رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ و ده جوره قالي ديگر عريض، به جهت فرش مسجد الحرام و دو شمعدان طلا به جهت در خانة كعبة معظّمه ـ زادها الله شرفاً و تعظيماً ـ با داروغه و مُشرف، مقرّري مكه معظمه فرستند. الحال آن شمعدان‌ها موجودند و در ايّام متبرّكه و شبهاي جمعه آن‌ها [را] در كعبة معظّمه با شمعهاي كافوري نگاه مي‌دارند.

و در ايّام دولت اعلي حضرت، جنّت آشيان، صاحبقران ثاني، شاهجهان پادشاه [1037 - 1068] ـ عليه الرحمة و الغفران ـ شريف مکة معظمه برقع كعبه را با ايلچي و عريضه به دربار فرستاد و التماس نمود كه در حرمين قحط عظيمي به هم رسيده، به سبب آن‌كه چند كشتي آذوقه، كه از مصر مي‌آمدند، در دريا غرق شدند، به سبب طوفان عظيمي كه بر ايشان خورده بود. الحال ضعفا و مساكين مکة معظّمه در تعب و آزارند و از تصدّقات آن حضرت ظل اللهي اميدوار، اعلي حضرت جنت آشياني مقرّر فرمايند.

حكم شد كه مبلغ يكصد هزار روپيه نقد از خزانة عامره و بيست هزار من شاهجهاني به برنج اضافة تصدّقات مقرّري اهل حرمين، دراين سال به مکة معظّمه بفرستند و مبلغ بيست و پنج هزار روپيه به ايلچي انعام مرحمت شد.

و در ايّام دولت حضرت ظلّ اللهي عالمگير پادشاه، سلطان اورنگ زيب غازي ـ‌خلّد الله تعالي ملكه و دولته ـ چند كلام الله مجيد به خط مبارك خود استكتاب نموده، وقف حرم كعبه و روضة رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ نموده و در آخر هر كلام الله، اسم مبارك خود و تاريخ اتمام آن مصحف را ثبت كرده وجلد آن‌ها را مرصّع نموده با رطلهاي طلا كه در آن جواهرهاي قيمتي نصب نموده بودند و يكصدهزار روپيه نقد اضافه تصدّقات مقرري فرستاد و تا حال آن‌ها باقي است و

106

ثواب تلاوت آن‌ها به روزگار فرخنده آثار آن برگزيدة ربّ رحيم واصل مدام است، و چون اين رساله گنجايش تفصيل تصدّقات و خيرات و احسانات بي انتهاي اين سلسلة عليّه [را] ندارد، لهذا از بحر، به قطره قانع گرديده؛ به بعضي اكتفا مي نمايد. اميد كه اين دولت ابد پيوند تا ظهور تباشير صبح نشور قايم و مستدام باد، بمنّه و كرمه.

باب يازدهم: در [باره] موضع مسجد الحرام و غيره

[ستون هاي مسجد الحرام]

بدان‌كه ستونهاي سنگ در مسجد الحرام سيصد و نُه عدد است. در طرف مشرقي، مقابل حجر الاسود و درِ خانة مبارك، هشتاد و يك عدد است و در طرف غربي‌، كه مقابل مستجار است، سيصد و چهار عدد است و در طرف شامي، كه مقابل ميزاب رحمت است، هشتاد و يك ستون است، تمام از رخام و جانب جنوبي دو رکن است [96] ركن شامي و حجر الاسود هشتاد و سه ستون است.

و اما ستونهاي سنگ شميسي كه مراد سنگ زرد بوده باشد و آن وصله وصله است كه به طريق آجر به كار گذارده‌اند، به مقتضاي مكان مسدّس و مثمّن و مربّع، دويست و چهل و چهار ستون است؛ از آن جمله در طرف شرقي سي ستون است و در طرف شامي چهل و چهار عدد است و در طرف غربي سي وشش عدد و در طرف جنوبي هفتاد و شش عدد است و در زيادتي باب ابراهيم بيست و دو عدد است.

و اما گنبد كه بر سر طاق‌ها است، يكصد و پنجاه و دو گنبد است، از جانب غربي بيست و چهار است و از جانب شرقي بيست و چهار است و از جانب شامي سي‌و شش است و از جانب جنوبي سي و شش و يكي در ركن مسجد الحرام از جانب مناره و حزوره و در زيادتي دار الندوه شانزده ودر زيادتي باب ابراهيم پانزده است. ( 1 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص 422

107

[درهاي مسجد الحرام]

اما درهاي مسجدالحرام نوزده است دروازه، كه آن‌ها به سي‌و‌نه در باز مي‌شوند به اين طريق كه از جانب شرقي چهار در است:

اول: باب السلام كه مشهور به باب بني شيبه است و آن سه طاق است و هر طاق درِ عليحده دارد.

دويم:‌ باب النّبي ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ و اصحابه اجمعين آمين آمين آمين.

سيوم: دو طاق است مشهور به باب عباس از جهت آن كه مقابل خانة عباس ـ‌رضي الله ـ عنه بوده و ايضاً او را باب الجنائز مي گويند.

چهارم: سه دروازه در سه طاق و مشهور است به باب عليّ ـ كرّم الله وجهه و رضي الله عنه ـ و بني هاشم.

و در جنوبي هفت دروازه است:

اول دو دروازه است؛ او را باب بازان مي‌گويند.

دويم: دو طاق در دو دروازه است و او را باب البغله مي‌گويند.

سيوم: باب الصفا و آن پنج دروازه است در پنج طاق.

چهارم: دو دروازه است در دو طاق و او را باب اجياد الصغير مي‌گويند.

پنجم: دو دروازه است در دو طاق و او را باب المجاهديه مي‌گويند و باب الرحمت نيز ميگويند.

ششم: دو دروازه است در دو طاق، مشهور به باب مدرسة الشريف عجلان.

هفتم:‌ دو دروازه است در دو طاق و مشهور به باب الشامي به باب امّهاني.

و در جانب غربي سه دروازه است:

اول: دو دروازه در دو طاق مشهور به باب حزوره.

دويم: يك دروازه بزرگ است مشهور به باب ابراهيم.

سيوم: يك دروازه است مشهور به باب العمره به جهت آن كه معتمرين كه از تنعيم مي‌آيند از آن در داخل مي‌شوند، غالباً‌ و در قديم مشهور به باب بني‌سهم بوده

108

است.

و در جانب شمالي پنج دروازه است:

اول: يك دروازه است به باب السده و در قديم مشهور به باب عمروبن العاص بوده.

دويم: دو دروازه است مشهور به باب العجله و باب باسطيه به جهت آن كه متصل است به مدرسه عبد الباسط.

سيوم: يك دروازه است و ركن غربي كه او را باب الندوه مي‌گويند.

چهارم: سه دروازه است كه در قديم دو تا بوده و در زمان سلاطين آل عثمان ـ‌خلد الله دولتهم ـ يك در زياده شد و او را باب الزياده مي‌گويند.( 1 )

[مناره ها]

و اما مناره‌هاي مسجد الحرام و آن هفت مناره است:

اول: منارة باب السلام متصل به مدرسة شرابيه.

دويم: منارة به باب العمره.

سيوم: منارة مشهور علي.

چهارم: منارة حزوره.

پنجم: منارة باب الزياده.

ششم: منارة مدرسة السلطانيه.

هفتم: منارة سلطان سليمان خان.

و تمام اين مناره ها به اسلوب مناير روم است. و اين منارة سليمانيه بسيار مرتفع است و در شبهاي مبارك رمضان قنديل‌ها بر سر اين آويخته، روشن مي نمايند و در دخول فجر خاموش مي كنند كه معلوم شود كه صبح شد، مردم در خوردن و آشاميدن باز مانند.

و مشهور است كه بر سر كوه‌هاي مکة معظّمه نحو پنجاه مناره بود در زمان قديم؛ و مؤذنان علوفهها( 2 ) داشتند از خلفا كه بر سر آنها اذان مي‌گفتند، تمام آن‌ها بر

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، صص 423 و 424

2 . به معناي وظيفه و ارزاق.

109

طرف گرديد و الحال نيست غير آن چه ذكر نموديم.( 1 )

[کعبة معظمه]

و بدان كه كعبة معظّمه در وسط مسجد الحرام است و طول كعبة معظّمه از حجر الأسود تا ركن شامي بيست و يك ذرع به ذراع مصر است و او از ذراع دست، چهار انگشت اضافه است و از ركن شامي تا ركن عراقي هفده ذراع و ثلثاء ذراع است و از ركن عراقي تا ركن يماني بيست و يك ذراع است و از ركن يماني تا حجر الأسود پانزده ذراع است و ارتفاعش بيست و هفت ذراع است و ارتفاع در خانة مبارك از زمين سه ذراع است و ثلثاء ذراع، و ارتفاع حجر الاسود از زمين دو ذراع و ربع است و ارتفاع حجر اليماني از زمين سه ذراع الاّ ثلث ذراع است.

و داخل كعبة معظمه سه ستون از چوب است، از ديوار طرف يماني تا ستون اوّل چهار ذراع است و ما بين هر ستون تا ستون ديگر چهار ذراع است و بين ستون سيوم تا ديوار شامي دو ذراع است الاّ سه گره، و از ديوار شرقي تا پيش ستونها پنج ذرع الاّ دو گره است و از عقب ستونها تا ديوار غربي شش ذرع و نيم است و طول ديوار جنوبي داخل خانة مبارك كه او در داخل شدن در دست راست ميباشدة شش ذراع و ثلثان ذراع است؛ و طول ديوار غربي كه دراو مستجار است پانزده ذراع و ربع است، و طول ديوار شامي تا زينه پايه كه بر بام كعبة معظّمه رود، نُه ذرع و سه چهار يك است و از زينه( 2 ) تا ركن دو ذراع است و از ركن شامي تا درِ خانة مبارك نه ذرع و نيم است و از درِ مبارك تا ركن حجر دو ذرع و سه گره است.

و زينه كه بر بام كعبة شريف مي روند از چوب است و سطح خانة مبارك تماماً فرش سنگ است، سفيد و طول سنگ‌هاي اطراف سطح كعبه دو ذراع الاّ دو گره است.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، صص 429 - 427

2 . پلکان.

110

[مطاف و مقام ابراهيم]

و عرض مطاف شريف از در كعبه تا مقام ابراهيم بيست و يك ذراع است الاّ دو گره و از اول حاشية مقام ابراهيم تا حاشية مقام حنبلي بيست و سه ذراع و ربع است، و ايضاً از حاشية مقام ابراهيم از طرف راست تا اول حاشية مطاف سيزده و ثلث است. و در جانب راست مقام، منبر خطيب است و مابين مقام و آن منبر هفت ذرع الاّ دو گره است و مقام ابراهيم ـ عليه السلام ـ را صندوقي از چوب بر او ساختند و از اطراف آن ضريحي از آهن قرار دادهاند، از چهار طرف و بر بالاي آن قبّه، و در دو طرف شرقي آن دري از آهن بدو فزوده وا مي‌شود كه به اندرون مي‌روند و صندوق را غلاف سياهي مثل جامة كعبه كردهاند و دراو آيات قرآني و اسامي اصحاب كبار را به گلابتون تلاشي به انواع تكلّف مثل برقع كعبه و طراز كعبه نقش نموده اند. و هر گاه كسي خواهد زياده مقام نمايد يك طرف‌آن غلاف را بر مي‌دارند و قفل صندوق را باز ميكنند و در سنگ، كه نقش قدوم حضرت ابراهيم است ـ عليه الصلاة و السلام آب زمزم مي‌ريزند و مي‌آشامند تبرّكاً.

و بيرون ضريح آهن، تالار كوچكي ساخته اند به چهار ستون مقابل در مقام و امام شافعي (رحمه الله) در آن‌جا نماز پنج‌گانه با جماعت مي‌گذارد و در طرف آن درچة چوبي است كه هرگاه در خانه مي روند [از آن استفاده مي‌کنند].

و در عقب مقام ابراهيم طاقي است از آجر ساخته‌اند كه مشهور به طاق بني‌شيبه است و از پيش ستون مقام تا طاق بني‌شيبه پانزده ذرع و عرض مطاف از ديوار حِجر اسماعيل ـ عليه السلام ـ تا مقام حنفي بيست و دو ذرع است و همچنين طرف مستجار و ركن يماني و دايرة مطاف شريف سي و يك ستون آهن است و دو ستون سنگ سفيد و در زير هر ستون سنگي مربع به قاعدة آن ستون هست و در ميان هر ستون از بالا چوبي تنبكه آهن گرفته، نصب كردهاند. و در سقف( 1 ) قنديل شيشه آويخته است كه در شب روشن مي‌كنند و تمام شب روشن است و بعد از آن ستونها حاشيه قرار دادهاند، سه ذرع عرض و او را فرش سنگ كرده اند و در قديم به جاي فرش سنگ، ريگ ريخته بود؛ مثل ساير مسجد، چون وزير اعظم سنان پاشا به حج آمد و ازين جا به يمن رفته، فتح مُلك يمن نمود، آن را فرش سنگ كرد.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ظ. شايد: هفت.

111

[سطح مسجد الحرام]

و از درِ خانة مبارك تا چاه زمزم نُه ذرع الاّ دو گره است و در بالاي چاه زمزم محلّ مرتفعي ساخته شده به جهت رييس المؤذّنين كه در آن جا اذان مي‌گويند ودر عقب چاه زمزم گنبدي است كه او را قبّة الفراشين مي‌گويند كه در آن‌جا شمعدان و فراش مسجد را مي‌گذارند.

و در نزديك آن گنبدي است كه او را قبّة العباس مي‌گويند و در آن حوض بزرگي است كه عباس در ايام حج او را پر از آب مي كرده به حجاج مي‌آشاميد كه مشهور به سقاية الحاج بوده.

و در عقب آن، محلّي است كوچك كه روغن چراغ ها در آن‌جا مي‌ماند.

و طول مسجد الحرام از باب السلام تا باب عمره سيصد و پنجاه ويك ذرع است و عرض مسجد الحرام از باب حزوره تا باب بغله دويست و سي و دو ذراع است و طول زيادتي دارالندوه از باب الزياده تا آخر رواق، پنجاه و هفت ذرع است و عرض آن از ديوار مدرسه سليمانيه تا ديوار خانة ميرزا مخدوم( 1 ) هشتاد و چهار ذراع و سه ربع است و زياده باب ابراهيم طولش از ديوار قصر غوري تا رواق، سي و شش ذرعه است و عرضش از ديوار رباط خوزي تا رباط ناظر الخاص پنجاه و سه ذرع است.

و طول مسجد الحرام از ديوار خانة كعبه مشرّفه و از طرف دروازه تا اوّل ستون‌ها يكصد و هفتاد و چهار ذرعه است و از زير ميزاب رحمت تا اول ستونها هشتاد و هفت ذرعه است و از ديوار كعبة شريفه از طرف غربي تا اول ستونها، يك صد و نوزده ذرعه است و از جانب جنوبي از ديوار كعبه شريف تا اول ستون هشتاد و سه ذراع است.

و طول و عرض مقام ابراهيم ده ذرع الاّ ربع است و مابين چاه زمزم و گنبد فراشان، در طول پانزده ذرع است و اين حقيقت مسجد الحرام است ظاهراً.

و الله علي نقول وكيل و الحمدلله علي ظاهره و باطنه و أوّله و آخره [107] و صلّي الله علي سيدنا محمّد و آله و اصحابه الطيّبين الطاهرين و سلّم تسليماً كثيراً‌ كثيراً.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ميرزا مخدوم شريفي قزويني صاحب نواقض الروافض، از علماي قزوين و سني مذهب که در دربار شاه اسماعيل دوم نفوذ داشت. سپس گريخته به عثماني رفت و قاضي مکه شد. کتاب وي در رد بر شيعه با عنوان "نواقض الروافض" برجاي مانده است.

112

باب دوازدهم: الخاتمه:

مواضع مباركه و اماكن مشرفة الماثوره كه در مکة معظّمه است و اماكني كه علما ذكر كرده‌اند كه درو دعاي مستجاب است. و آنچه شيخ حسن بصري ـ رضي الله عنه ـ ذكر كرده، پانزده موضع است و علماي ديگر برو افزوده‌اند تا پنجاه و سه موضع و بعضي از آن اماكن الآن معروف نيست و ما اقتصار به آنچه معروف است مي‌كنيم:

و آن مطاف شريف است جميعاً و مستجار و حطيم كه ما بين حجر الأسود و باب كعبه است كه تجربه نموده و بسياري از مردم تجربه نموده‌اند، و زير ميزاب رحمت و داخل‌كعبة معظّمه و در نزد چاه زمزم و عقب مقام ابراهيم و بالاي كوه صفا و در كوه مروه و مسعي و عرفات و مشعر الحرام و مني و نزد حجرات الثلاث( 1 )....( 2 )

و [محبّ الدين] طبري مي‌گويد كه بعد از مسجد الحرام خانة خديجه ـ رضي الله عنها ـ افضل از جميع اماكن مكه است.

و ديگر دارالخيزران كه نزديك كوه صفاست. و بعد از خانة خديجه ـ رضي الله عنها ـ آن افضل مواضع است و درين جا دعا بين العشايين است. و دارالخيزران كه خانة خيزران مادر رشيد بود.

و در جبل ثور وقت ظهر، و در جبل ثبير و جبل حِرا مطلقا هر وقت كه بوده باشد.

و مسجد البيعه؛ و آن مسجد در طرف چپ راه است هرگاه از مكه به مني روند و ميان آن و حدّ مني اندك فاصله هست و الحال منهدم است. درين جا پيغمبر ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ با هفتاد نفر از انصار بيعت نموده‌اند و در حضور عباس‌بن عبدالمطّلب ـ رضي الله عنه ـ عمّ رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله وسلم ـ .( 3 )

و نقاش ـ رضي الله عنه ـ در مناسك خود ذكر كرده است( 4 ) كه دعا در مكة معظمه اوقات خاصي دارد و از آن جمله خلف مقام و تحت ميزاب الرحمه و در وقت سحر، و در ركن يماني، وقت طلوع فجر و نزد حجر الأسود و نصف روز و در مستجار نصف است و داخل زمزم وقت غروب و داخل خانة مبارك نزد زوال و در

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاعلام، ص430

2 . يک صفحه از نسخه افتاده است. در الاعلام، صص430 و 431 در اين بخش در باره مولد النبي (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) و اجتماع عظيم مردم در ايام ولادت آن حضرت در دهه دوم ربيع الاول در هر سال و حضور فقيهان و اعيان در اين مراسم ياد شده است. نهروالي مي نويسد: اين مراسم در نوع خود از بزرگترين مراسم در مکة معظمه است.

3 . الاعلام، ص433

4 . الاعلام، ص435

113

كوه صفا و مروه وقت عصر و در مني شب چهارده ماه، آخر شب و در مشعر الحرام وقت طلوع آفتاب و در عرفه وقت زوال و در خانة خديجه ـ رضي الله عنها ـ شب جمعه.

و در مولد النّبي ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ روز دوشنبه وقت زوال.

و در جبل ثور و جبل حِرا و جبل ثبير و مدّعي وقت ظهر.

و كوه ابوقبيس، اوّل كوهي است كه حق تعالي به يد قدرت كامله خود نموده است و حجر الأسود را در آن كوه سپرده بود. چون ابراهيم ـ عليه السلام ـ كعبه را ساخت و خواست كه درو علامتي قرار دهد از براي ابتدا و انتهاي طواف، گفت به حضرت اسماعيل ـ عليه السلام ـ كه سنگي بياور كه مي‌خواهم درين‌جا نصب نمايم از براي علامت، چون حضرت اسماعيل ـ عليه السلام ـ متوجه كوه ابوقبيس گرديد، جبرئيل ـ عليه السلام ـ حجر الأسود را به او داد و گفت: بگير اين را و خود به نزد ابراهيم ـ عليه السلام ـ آمد و گفت: اين حَجَر را خداي تعالي دركوه ابوقبيس سپرده بود به جهت آن كه درين‌جا نصب نمايي.

و قول ديگر مشهور است كه كوه ابوقبيس در خراسان بود و حجر الأسود را كه خداي تعالي به او سپرده بود، با او بود. چون حضرت ابراهيم ـ عليه السلام ـ ارادة اين نمود كه سنگي از براي علامت بر كعبة معظمه نصب نمايد، امر الهي شد به جبرئيل ـ عليه السلام ـ که كوه ابوقبيس را از خراسان به مکة معظّمه آورد و چون خواست او را برگرداند، كوه به مناجات آمد كه: الهي از تو سؤال مي‌كنم به حق محمّد و آل محمد ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ كه مرا مجاور خانة خود گرداني، او را به جاي خود گذاردند.( 1 )

فاكهي ـ رضي الله عنه ـ گويد كه: دعاي درو مستجاب است و قبر آدم ـ عليه السلام ـ و حوّا و شيث در اين‌جاست به يک روايت.

و ذهبي ـ رضي الله عنه ـ گويد كه: در آن كوه پنجاه صحيفه بر شيث ـ عليه السلام ـ نازل شده و نهصد سال زندگاني كرد. او را در آن‌جا دفن كردند، پدر بزرگوارش آدم ـ عليه السلام ـ در غار ابوقبيس.( 2 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مؤلف اين قول را در باره ابوقبيس از مأخذي جز "الاعلام" گرفته است.

2 . شفاء الغرام، ج1، ص441؛ الاعلام، ص435

114

و وهب بن منبّه گويد كه: نوح ـ عليه السلام ـ استخوان آدم ـ عليه السلام ـ را از كوه ابوقبيس برآورده با خود به كشتي برد، و شقّ القمر از جهت رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ درين‌جا واقع شد و افضل جبال مكه است.

و ايضاً اماكن مأثوره مقابر معلّي است، آن جمله روضة خديجة كبري ـ رضي الله عنها ـ و مولد امير المؤمنين علي ـ كرّم الله وجهه ـ و از نزديك مولد نبي ـ صلّي الله عليه و آله وسلم ـ است در شِعب علي و مولد سيّدنا حمزه سيّد الشهدا ـ رضي الله عنه ـ عمّ رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ و مولد عمربن الخطاب و مولد سيدنا جعفر طيار ـ رضي الله عنه ـ و کان ابي بكر، وبعضي گفته اند كه خانة او بود و ابوالبقاء بن الضياء بحر العميق خود ذكر كرده است. و اين دكان سيدنا ابي بكر [است که] طلحه و زبير ـ رضي الله عنهما ـ در اين دکان به دست او مسلمان شد. و خانة عباس ـ رضي الله ـ و مسعي و معبد جنيد و معبد ابراهيم بن ادهم ـ نفعنا الله ببركاته ـ و جبل ثور كه درين‌جا سينة مبارك رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم‌ـ را شكافته پر از نور معرفت نمودند( 1 ) و جبل ثور كه درو غاري است كه حضرت رسول الله ـ؟؟؟ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ در آن پنهان گرديد، در آن وقتي‌كه مشركين قصد ايشان نموده بودند؛ خداي تعالي ايشان را از شرّ كفار نجات داد و كوه ثبير كه در مني است و در آن كوه، گوسفند فدا به جهت اسماعيل ـ ‌عليه السلام ـ آمد.( 2 )

و ازرقي ـ رضي الله عنه ـ روايت كرده است به سند خود از رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله و سلم ـ كه: چون خداي تعالي تجلّي در كوه نمود، چنانچه در قصّة حضرت موسي ـ عليه السلام ـ مسطور است كوه پاره پاره گرديد؛ از آن جمله سه كوه به مکة معظّمه و سه كوه به مدينة طيّبه افتاد و آن سه كوه كه به مكة معظمه افتاده، كوه حِرا و كوه ثبير و كوه نور است و آن سه كوه كه به مدينة طيّبه افتاد كوه اُحد و ورقان و رضوي است و ديگر كوه كه درو غار مرسلات است.

و هذا آخر ما لخّصته من تاريخ مكة المشرفة زادها الله شرفاً و تعظيماً و أنا أسئل عمّا عاطفت به الاقدام و الاقلام و أن لا تنسوني من الدعاء و بحسن الختام وصلّي الله علي سيّدنا محمد و آله و أصحابه و سلّم تسليماً كثيراً كثيراً. فضل

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . اشاره به آنچه تحت عنوان واقعه شق صدر نقل شده و سخت مورد ترديد است.

2 . بنگريد: الاعلام، صص 439 ـ 437

115

طائفة من الاخوان الكرام أن يسئلو ذيل العفو.

تمّت هذا الكتاب «جواهر التاريخ المکّي» بعون الملك الوهّاب، به خط كمترين فقير [الي] الله خاكپاي( 1 ) رسول الله صلّي الله عليه و آله و سلم.

سنة 1109 هجرة المقدسه.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . در اصل: خاکپاي پي رسول الله [ظاهرا]